

جایگاه پنجاب در گسترش و تعمیق برخی از مؤلفه های فرهنگ و تمدن ایرانی در هند عصر ترکان

سمیه شاکرمی

دکتر سیاوش یاری

چکیده

آثار فرهنگ و تمدن ایران را در جای جای هند می توان یافت؛ ولی پنجاب در جذب عناصر و مؤلفه های فرهنگی و تمدنی ایران همچون زبان، دین، معماری، موسیقی و... از قدمت و اهمیت بیشتری برخوردار است. این منطقه که در دوره ی غزنویان، مرکز سیاسی و اداری آنان گردید، امرا، دیوانسالاران، علما، دانشمندان، عرفا و صوفیان ایرانی را به سوی خود جذب و جلب نمود. بدین ترتیب سند، جایگاه خود را نزد ایرانیان از دست داده و پنجاب جانشین آن گردید. اسم این منطقه پنجاب (پنج آب) به خوبی گویای عمق نفوذ فرهنگ ایران در این خطه از شبه قاره است. پنجاب منشأ بسیاری از تغییرات و تحولات مهم هند در دوره ی اسلامی از جمله پیدایش زبان اردو و آیین سیک است و حتی هنر و معماری نشأت گرفته از این منطقه و تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی است. هم چنین پنجاب محل نشو و نمای صوفیان و مکتب های صوفیانه و عارفانه ی معروف هند است که بنیانگذاران و بسیاری از اقطاب آن ها ایرانی بودند. مسئله ی مقاله ی پیش رو، بررسی کم و کیف و تحلیل و تفسیر این قضایا و ارائه ی تصویری قابل قبول از فرآیند گسترش و امتزاج فرهنگ و تمدن ایرانی در این منطقه و شناخت زوایای پیداو پنهان آن با بهره گیری از روش توصیفی-تحلیلی است.

کلیدواژه ها: فرهنگ و تمدن ایرانی، شبه قاره هند، پنجاب، عرفا و صوفیان، ادبیات فارسی.

*Email: s.yari@ilam.ac.ir

**Email: s_shakarami@yahoo.com

مقدمه

ساکنان فلات ایران و شبه قاره ی هند، قرون متمادی در دوره ی قبل و بعد از اسلام، دارای مناسبات و مبادلات فکری و فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده اند. ایران هم خود مصدر و منشأ صدور فرهنگ و تمدن و هم دروازه ی ورود دست آوردهای مادی و معنوی تمدن های بین النهرین و حتی مغرب زمین به شبه قاره بوده است. گزارش منابع به خصوص در مورد مناسبات و داد و ستدهای فرهنگی و علمی ایران و هند در دوره ی ساسانی به خوبی گویای این واقعیت است؛ ولی این فرهنگ و تمدن ایرانی بود که همراه آنان به سرزمین جدید بیش از پیش راه یافت.

در گذشته پنجاب (سرزمین پنج رود) منطقه ای بسیار مهم در مبادلات فرهنگی - تمدنی ایران و هند محسوب می شد که از لحاظ جغرافیایی در شمال غربی شبه قاره قرار داشته و تمامی قلمرو حکومت هند به جز ایالت مرز شمال غرب و کشمیر، شمال سند و راجپوتانا و غرب رودخانه جمنا را شامل می شد. پنجاب از سال ۱۳۲۶ ش/ ۱۹۴۷ م. میان پاکستان و هند تقسیم گردید. بخش شرقی یعنی بخش هندی نشین به ایالت های پنجاب، هاریانا (با مرکزیت دهلی) و هیماچال پرادش تقسیم شده است. (حداد عادل، ۱۳۷۵، ج ۵: ۷۳۶) مهمترین شهر بخش غربی یعنی پنجاب پاکستان، لاهور یادآور بسیاری از علما، صوفیان، شاعران و هنرمندان مهاجر ایرانی است؛ بنابراین پنجاب از لحاظ جغرافیایی، ایالت های پنجاب امروزی در هند و پاکستان و بسیاری از سرزمین های اطراف آن ها را دربر می گرفت. این گستره ی وسیع، محل استقرار و اسکان مهاجمان، صوفیان، شاعران و کسانی بود که ره توشه ای از زبان و فرهنگ ایرانی به ارمغان می بردند و در اعتلای سطح فرهنگی و فکری ساکنان آن جا، نقش مؤثری ایفا می کردند. در همان قرن نخست هجری، سند و مولتان به تصرف مسلمانان درآمد و این از تحولات بنیادین جامعه ی هند در سده های آینده خبر می داد. پس از آن در قرن چهارم هجری، غزنویان نخستین سلاطین مسلمان به عنوان وارثان حکومت سامانی با تهاجمات گسترده ی خود در هند حکومتی تشکیل دادند و پنجاب را به قلمرو خود منضم ساختند و لاهور را به عنوان تخت گاه خود برگزیدند. ازین زمان به بعد، نماد اندیشه ایرانی - اسلامی در تمام عرصه های تمدنی هند به وضوح آشکار گردید. سؤال

پژوهش حاضر، این است که اساساً پنجاب در فرآیند گسترش و تعمیق فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره ی هند، چه نقشی داشته است؟ چرا بسیاری از امرا، علما و دانشمندان و حتی عرفا و صوفیان به این منطقه مهاجرت کردند و مهاجرت و سپس استقرار آنان در این نواحی چه تأثیری بر فرهنگ و تمدن هند و ترکیب و امتزاج آن با فرهنگ و تمدن ایرانی داشت؟ شناخت، تحلیل و تبیین این مسائل و ساز و کارهای ترویج و تعمیق فرهنگ و تمدن ایرانی در زمینه ی ادبیات، تصوف، موسیقی و معماری از دغدغه ها و اهداف مقاله پیش رو است که پس از ارائه ی پیشینه ی پژوهش به آن پرداخته می شود.

پیشینه ی پژوهش

گرچه پنجاب در محدوده ی جغرافیایی آن به عنوان یک منطقه سرزمین های وسیع و حاصلخیزی در پاکستان و هند را شامل می شود و نقش مهمی در استقرار و استمرار فرهنگ و تمدن ایران در هند داشته است؛ تا کنون به صورت مستقل، موضوع و مسئله ی کتاب یا مقاله ای نبوده است. البته در لابه لای کتاب هایی چون "تأثیر اسلام در فرهنگ هند" (۱۳۷۴ ش.) نوشته ی تارا چند، "تاریخ تفکر اسلامی در هند" (۱۳۶۶ ش.) تألیف عزیز احمد، "تاریخ غزنویان" (۱۳۷۲ ش.) ادموند کلیفورد باسورث، "روابط فرهنگی ایران و هند" (۱۳۷۲ ش.) مینو سلیمی، "نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان" (۱۳۵۳ ش.) مجید یکتایی و "نگاهی به تاریخ ادب فارسی" (۱۳۷۷ ش.)، توفیق سبحانی مطالب پراکنده ای در مورد پنجاب و جایگاه فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی در آن خطه می توان یافت. در مقالات مختلف سمینارهایی که در مورد مناسبات فرهنگی ایران و هند، چه در ایران و چه در هند یا پاکستان برگزار شده و مقالاتی که در مجلات مختلف چاپ شده، کم و بیش مطالبی در مورد این موضوع یافت می شود. مقاله ی "غزنویان و شالوده های فرهنگ ایران در شبه قاره ی هند" نوشته ی ابوطالب سلطانیان در مجله ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، کوششی جهت نشان دادن فرهنگ و تمدن ایرانی به خصوص زبان و ادبیات در شبه قاره در دوره ی غزنویان است. مقاله ای نیز تحت عنوان "تأثیر و نفوذ نظامی گنجوی در زبان و ادبیات پنجابی" از شاهد چوهدری در مجله ی

فرهنگ نوشته شده که مقاله ی بسیار خوبی است؛ ولی تنها جایگاه نظامی گنجوی و آثار وی بر زبان و ادبیات پنجابی را مورد توجه و بررسی قرار داده است. اما در زمینه ی موضوع مقاله ی حاضر تا کنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

ادبیات

زبان فارسی به صورت گسترده در دوره ی غزنویان وارد شبه قاره ی هند گردید. اصطخری از جغرافیا نویسان قرن سوم و چهارم هجری می گوید: «زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی و در ملتان زبان فارسی را می دانند و لباس ایشان ایرانی است» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۰۱). البته منابع تاریخی و جغرافیایی قرون نخستین اسلامی، اشاره ی زیادی به وجود زبان فارسی در سند نکرده اند. به نظر می رسد به علت رواج زبان عربی به عنوان زبان علمی و تحت الشعاع قرار گرفتن دیگر زبان های بومی و محلی و تقلیل آن ها به زبان محاوره ای، منابع اشاره زیادی به این زبان ها نکرده اند. گرچه حداقل به مدت دو الی سه قرن، زبان عربی سیطره ی زیادی در کل عالم اسلام داشت و از قرن چهارم برخی زبان های محلی به خصوص زبان فارسی به تدریج احیا گردید. بنابراین می توان گفت، در نواحی مکران و توران حتی در دوره ی تسلط اعراب، زبان فارسی کماکان رواج داشته و به احتمال زیاد در برخی دیگر از نواحی سند نیز چنین بوده است؛ ولی در مناطقی چون منصوره و ملتان که مراکز اصلی قدرت سیاسی و نظامی اعراب به شمار می آمدند و تعداد زیادی از قبایل عرب سکونت داشتند، زبان و خط عربی در کنار زبان ها و خطوط محلی رایج بوده ست؛ اما از دوره غزنویان زبان و ادبیات فارسی در هند گسترش بیشتری یافت.

از آن جا که در دوره ی اول غزنویان، دیوان ویژه یا سازمان کشوری ثابتی در هند شمالی نبود و درآمدها به صورت نامنظم پرداخت می شد، سلطان محمود تصمیم گرفت پنجاب به حوزه ی دیوانیان درآید. از این رو بسیاری از ولایات پنجاب را به کارگزاران و عمال صاحب تدبیر سپرد. (فرشته، ۱۳۸۷: ۱۳۲) این امر که همه فارسی زبان بودند، به روش سامانیان در دربار خود مجمعی از سخنوران و شاعران فارسی گوی را تشکیل دادند. در این میان، دانشمندان ایرانی در تمام نقاط هندوستان، مخصوصاً لاهور در ترویج زبان فارسی نقش اساسی داشتند که نامی چند از آن ها همچون ابوالنجم وزیر شیبانی، ابونصر فارسی، هبه الله

و ابوالفرج رستم در کتب ادبی به جای مانده است. (آریا، ۱۳۸۳: ۱۸) در جوار آنان سازمانی کشوری تحت ریاست دبیری ایرانی به نام قاضی ابوالحسن شیرازی نیز دایر شده بود. (باسورث، ۱۳۷۲: ۷۳) بنابراین لاهور به یک مرکز زبان، فرهنگ و ادب ایرانی تبدیل گشت. از این روبرو لاهور، غزنین کوچک گفته اند. پس از این زبان فارسی در زبان های محلی و گویش های هندی نفوذ کرده و از زبان فارسی واژه های بسیار در آن زبان ها راه یافت. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۸۳)

از طرف دیگر از همان روزهای نخستین سال های فتوحات غزنویان، روابط صوری و معنوی بین دو ملت ایران و هند ایجاد شد و به مرور رو به تزیاید گذاشت. در زمان سلطنت سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود، بسیاری از هندوان مانند تیل Tilak و ناته و دیگران در دربار محمود حضور داشتند. وی یک لشکر هندی به نام سوندهرای با خود به غزنه برد و از آن ها برای کشتن و نابود کردن مسلمانان که به سبب ظلم و ستم وی قیام کرده بودند، استفاده کرد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۳۲) آخرین پادشاهان غزنوی، غزنین را ترک گفتند و در پنجاب اقامت گزیدند و تا پایان حیات سیاسی غزنویان در آن جا ماندند. گروهی از بزرگان و نجبای منتسب به دربار سلطان مسعود که در نتیجه ی هجوم سلاجقه، وطن خود را ترک گفتند، ناگزیر شدند در لاهور اقامت کنند. تماس دائم بین ایرانیان و هندوان در زبان دو ملت مؤثر گردید و همین اختلاط، مبنای اساسی زبان اردو شد. (پوردادوود، ۱۳۳۱: ۳۳)

بنابراین زبان اردو یکی از نشانه های تأثیر و تأثر زبان فارسی و هندی است که نخستین عرصه ی تقابل و تعامل آن، ایالت پنجاب پایتخت غزنویان هند بود. گرچه زبان اردو چند قرن بعد بروز و ظهور واقعی پیدا کرد؛ ولی زادگاه آن را پنجاب می دانند؛ چرا که در این ایالت بود که مسلمانان فاتح به خصوص طبقه دیوانسالار، زبان پنجابی را فرا گرفته و آن را با واژه های فارسی غنی ساخته و به کار می بردند. این زبان مختلط پس از تصرف دهلی به وسیله ی غوریان، به دهلی راه یافت؛ چرا که پنجابی ها بیشترین تعداد مسلمانان مهاجر را در دهلی تشکیل می دادند. بعدها این زبان به وسیله ی خلجی ها به دکن منتقل شد و همین زبان بود که به زبان اردو تحول پیدا کرد. مشترکات زبان پنجابی و اردو، گویای این واقعیت است. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۱۳۰) «اردو زبانی بود که ایرانیان در آن افکار خود را پس از فشارهایی که در کشورشان داشتند و به قصد رهایی از آن به هند رفته بودند، بیان می کردند

و در نتیجه با این برخورد، راه برای نفوذ فارسی در آن باز بود و الهامات زبان اردو، جهت گیری های آن و تفکر آن از زبان فارسی وارد شده است.» (سلیمی، ۱۳۷۲: ۷۰) نخبگان پنجاب، زبان اردو و پیش از آن فارسی را به عنوان زبان فرهنگ به کار می بردند؛ اما مانند مردم عادی آن سرزمین به زبان پنجابی که ادبیات قومی و مردم پسند دارد، تکلم می کردند. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۱۶۷) زبان پنجابی اگرچه از زبان هندی مشتق شده است؛ اما از زمانی که حکومت مسلمانان در شبه قاره تشکیل شد و لاهور و ملتان که هر دو در پنجاب واقع شده اند، به عنوان نخستین مراکز حکومت اسلامی درآمدند، زبان پنجابی با زبان فارسی اختلاط و روابط نزدیک پیدا کرد (چوهدری، ۱۳۷۱: ۸۰) و به شدت تحت تأثیر این زبان قرار گرفت. به گفته ی شاهد چوهدری از محققان شبه قاره، زبان پنجابی چندین هزار واژه و اصطلاح از فارسی گرفته است. او می افزاید که ادبیات پنجابی به صورت جدید و رسم الخط تازه (رسم الخط فارسی) تقریباً هفتصد سال قدمت دارد و ادبیات پنجابی تحت تأثیر فارسی به وجود آمده است و نفوذ زیادی از آن زبان پذیرفته است. علاوه بر واژه ها و اصطلاحات، ترجمه های زیادی از اشعار و حکایات و داستان ها از فارسی به پنجابی انجام شده است. (چوهدری، ۱۳۷۱: ۶۸) این امر به خوبی، گویای عمق مناسبات فرهنگی ایران و هند است. در دوره ی مسعود غزنوی (مقتول در ۴۳۲ ق.) شاعری به نام ابوعبدالله روزبه متخلص به «نکتی» در لاهور متولد شده که از مداحان وی بوده است. (نوائی، ۱۳۶۶: ۴۸۰) با گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند، به مرور با ذوق و سلیقه ی هندی آمیخته شده و به تدریج نوعی تکلم فارسی خاص به وجود آمده که آن را فارسی هند نام نهاده اند. نازکی خیال در بیان تشبیهات و کنایات و استعارات، موجب شد که شعر فارسی هندی با شعر فارسی در ایران، اختلاف و تفاوت یابد. حتی شعرای ایرانی که در دربار هند شعر گفته اند، تحت تأثیر خصوصیات شعر فارسی هندی قرار گرفته اند و زبانشان با زبان شعرای ایران متفاوت شده است. این طرز خاص بیان و تفکر شاعرانه ی هندی در قالب زبان فارسی، همراه با خیال پردازی های بسیار ظریف و دور از واقعیت، موجب پدید آمدن سبکی در شعر فارسی شد که به «سبک هندی» شهرت یافت. از دیگر خصوصیات شعر فارسی در هند، آمیختگی با کلمات هندی است؛ آن چنان که در اشعار امیر خسرو دهلوی دیده می شود. از

مشاهیر شعرای ایرانی هند در این دوره می توان به ابوالفرج رونی و مهمتر و مشهورتر از او مسعود بن سعد بن سلمان (متولد ۴۳۸ ه. ق) است که در اصل ایرانی از خاندانی همدانی بود که در لاهور متولد شده بودند. سعد پدر مسعود از عمال دولت غزنوی بود که پس از انتقال غزنویان به هند به لاهور مهاجرت کرد. مسعود سعد خود جزو ملتزمین سیف الدوله محمود غزنوی درآمد که در دوره ی سلطان ابراهیم به زندان افتاد. (باسورث، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۲۰)

با به سلطنت رسیدن ابراهیم بن مسعود غزنوی در سال ۴۵۱ ق. با سلجوقیان صلحی صورت گرفت که مدت پنجاه سال دوام داشت. پس از آن بهرام شاه غزنوی خراج گزار سلجوقیان شد. در نتیجه در قرن ششم در مراکز باشکوه فرهنگ ایرانی، ستارگان درخشانی چون سنایی غزنوی، شاعر عرفانی سرای بزرگ، پدید آمدند (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۶۵) و ابوالمعالی کتاب کلیله و دمنه را به فارسی ترجمه کرد. (براون، ۱۳۵۱: ۸) به هر حال انتقال دولت غزنویان از غزنین به لاهور، موجب انتقال زبان و ادبیات فارسی به هند گردید. این امر به خصوص از آن جهت حائز اهمیت بود که غزنویان علاقه ی زیادی به آراستن دربار خود به شعرا و ادبا داشتند. از جمله شعرای معروف فارسی زبان دربار غزنویان در هند، می توان به ابو عبدالله روزبه بن عبدالله النکتی، معاصر مسعود غزنوی و هجویری (متوفی ۴۶۵ ق.) مؤلف برجسته ی کشف المحجوب اثری در تصوف که شاعر نیز بود، اشاره کرد. ابوالفرج بن مسعود رونی (متوفی ۴۸۴ ق.) نخستین شاعر شبه قاره است که دیوانش در دست است. مشهورتر از وی معاصر و رقیب وی مسعود سعد سلمان (۵۱۵-۴۳۸ ق.) است. ابوالفرج و مسعود سعد دو چهره ی معروف لاهور در عصر غزنویان هستند. (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۲) خسرو شاه و خسرو ملک نیز مانند اجداد نامی خود به تشویق و حمایت شعرا و دانشمندان می پرداختند و مدت کوتاهی در غزنه و سپس زمانی طولانی در دربار لاهور شمار کثیری از شعرا و علما گرد آمده بودند. خسرو ملک ۲۶ سال حکومت کرد و بسیاری از شعرا و علما به تبعیت از وی به پنجاب آمدند و طبیعی است که در تحکیم مبانی و گسترش و رواج فرهنگ ایرانی در آن منطقه کوشش کرده و به تبادل و تعامل فکری و فرهنگی با ساکنان این منطقه پرداخته است. (باسورث، ج ۲: ۴۲۸) شاعران مدیحه سرای دربار وی عبارتند از یوسف بن نصر الکاتب و شهاب الدین محمد بن

رشید(متوفی ۵۹۸هـ) که شعرش به سبب تشبیهات خیال انگیز و آراستگی به صنایع بدیعی ممتاز است. (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۳) عوفی از محفل بزرگ و با ذوق شعرای دربار خسروملک اطلاعات گرانبهایی داده است. (باسورث، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۳۰) عوفی پس از آن به دربارسلطان شمس الدین التتمش در دهلی رفت و کتاب جامع الحکایات خود را به رشته ی تحریر درآورد. (فرشته، ۱۳۸۷: ۲۳۹) هنگامی که غوریان، متصرفات غزنویان را ضمیمه قلمرو خود ساختند، شاعران غزنوی نخست به محمدبن سام غوری و پس از مرگ او به دربار غلامان و جانشینان وی قطب الدین ایبک (۶۰۷-۶۰۳ق) در دهلی و ناصرالدین قباچه در مولتان روی آوردند. در دوره ی کوتاه فرمانروایی قباچه در نواحی جنوب پنجاب و سند، پایتخت وی مولتان و یک شهر دیگر به نام اوچ مرکز علم و فرهنگ ایرانی گردید. عوفی و منہاج سراج جوزجانی مورخ، کار خود را با عنوان مدرس مدرسه ای که قباچه در اوچ بنیان گذاشت، آغاز کردند. پس از قباچه، شعرا و دانشمندان دربار وی در دهلی به جستجوی حامی برآمدند. پس از این دهلی، مرکز عمده ی شعر فارسی در شبه قاره ی هند گردید. (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ش ۱۰۳-۱۰۴) محمدشاه (۷۲۵ق) شعر فارسی را استادانه می سرود و فارسی زبان رسمی دربارش بود و در علم تاریخ و حکمت و معقولات و نظم و انشا مهارت داشت. طبیعی است که از دانشمندان و اهل دانش و ادب حمایت کند (بدائونی، ۱۳۸۰: ش ۱۶۶؛ موسوی طبری، ۱۳۸۸: ش ۵۵۸) به دستور وی، نخستین فرهنگ فارسی به نام فرهنگ فارسی از محمدفخرالدین مبارک شاه غزنوی در هند نوشته شده است. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۹۱)

در قرن هفتم زمان غیاث الدین بلبن و پسرش علاءالدین محمد شهید، ملتان یکی از مراکز مهم زبان و ادب فارسی گردید. امیر خسرو دهلوی مرید شیخ نظام الدین اولیا بود که عصر نه تن از سلاطین ممالیک، خلجی و تغلقی را درک کرد. مدتی در ملتان در دربار شاهزاده محمدسلطان زندگی کرد. وی بنیانگذار طرز «ریخته» در شاعری و ادبیات هند و مؤسس قوالی است. (صافی، ۱۳۸۲: ۳۹؛ طباطبایی، ۱۲۰۱ق: ۱۳۱) امیر خسرو از شاعران بزرگ مثنوی سرای است و به فارسی و اردو و عربی شعر می گفت. (یکتایی، ۱۳۵۳: ۸۵) سلطان محمد حتی از سعدی شیرازی دعوت نمود؛ اما شیخ از آمدن به مولتان عذر خواست و کتاب اشعار دلپذیر خود و نیز بوستان و گلستان به خط خود نزد شاهزاده فرستاد و هر دو

کتاب رواج یافت (عقیف، ۱۹۵۷م: ۸۰؛ طباطبائی، ۱۲۰۱ق: ۱۳۱) هنگام حمله ی مغول به ایران، بسیاری از شعرا و دانشمندان ایرانی رهسپار هند گردیدند و مخصوصاً در لاهور که مرکز ادب فارسی به شمار می رفت، روی آوردند که از جمله می توان از قانع طوسی، عوفی و پدر امیر خسرو دهلوی نام برد. اگرچه لاهور از هجوم مغولان ویران گشت؛ اما چندی بعد به دست غیاث الدین بلبن روی به آبادانی نهاد و رونق خود را باز یافت. (آریا، ۱۳۸۳: ۲۱؛ فرشته، ۱۳۸۷: ۲۷۵) از مشاهیر هند که نقش مؤثری در ترویج فرهنگ و زبان فارسی داشت، گورونانگ تلوندی را می توان نام برد. وی در ده تلوندی لاهور در سال ۱۴۲۹م. به دنیا آمد. در این زمان زبان فارسی جایگاه ویژه ی خود را در پنجاب یافته بود. وی آشنایی کاملی با زبان فارسی داشت و اشعار فارسی و هندی را به گونه ی یکسانی می سرود. (صافی، ۱۳۸۲: ۴۳؛ خواجه عبدالرشید، ۱۳۴۶: ۳۱۶) در این زمان قافیه پردازی فارسی، وارد زبان پنجابی شده بود. حتی کتابی به نام حیدرنامه به وسیله ی گورونانگ (۱۴۰۹-۱۵۳۸م.) ترجمه شد که نشان از نفوذ زبان فارسی است. در دوره ی مهاراجه راجیت سینگ، زبان فارسی به عنوان زبان مسلط دربار بود و اشخاصی را که لغات و زبان پنجابی را از طریق زبان فارسی غنی می ساختند، مورد حمایت قرار می داد. این مهاراجه نامه های رسمی خود را به زبان فارسی می نوشت. (سلیمی، ۱۳۷۲: ۷۲)

قرن نهم در تاریخ روابط فرهنگی ایران و هند حایز اهمیت فراوان است و راه برای نفوذ اندیشه و ادب ایرانی در پنجاب هموارتر گردید و آن به صدارت رسیدن میرفضل الله اینجو شیرازی، یکی از حامیان زبان فارسی در زمان فیروزشاه تغلقی بود. در زمان وی، کتاب های براهمه به فارسی ترجمه شد و مولانا اعزالدین خالدخانی، کتابی در حکمت به نظم درآورد و آن را کتاب فیروزشاهی موسوم کرد. (نوائی، ۱۳۶۶، ج اول: ۴۷۶؛ سیحان سنگ دهیر: ۲۴۸) در اواخر این قرن در دربار لودیان، بسیاری از دانشمندان و گویندگان ایرانی به شبه قاره به خصوص در گجرات و جونپور و دکن که مراکز عمده علم و ادب بودند، وارد شدند؛ شیخ جلال الدین متخلص به جمالی کنبوه دهلوی از شاگردان خواجه عبدالرحمن جامی که در هرات تحصیل کرده بود، در دستگاه سکندر لودی و بابر گورکانی حرمتی تمام داشته و اشعار فراوانی سروده است. (نوائی، همان جا) سکندر لودی خود شعر فارسی سلیس می گفت و گلرخی تخلص می کرد. در عهد وی، کتاب فرهنگ سکندری و دیگر

کتاب ها به زبان فارسی نوشته شد. (فرشته، ۱۳۸۷: ۶۱۶) سلاطین لودی فعالیت های ادبی را تشویق می کردند و تعلیم و تربیت که منحصر به مدرسه ها بود، به تدریج از مدرسه ها بیرون آمده و در جاهای دیگر نیز دایر شد. بر اثر اشاعه ی مکتب ها، هندوان نیز با مسلمانان درآمیختند و از این طریق ترجمه هایی از آثار گوناگون پدید آمد. پانددیت دونگارمال از دانشمندان و فارسی دانان عصر بود. به سرپرستی میان بهوا، گروهی از علما به تألیف کتاب در فنون گوناگون مشغول شدند. میان بهوا خود، کتاب طب سکندری را تدوین کرد که به اسم دیگر آن، معدن الشفاء سکندر شاهی خوانده می شود. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۳۸-۱۳۹)

معماری

علاوه بر حوزه ی زبان و ادب، در دیگر عرصه های فرهنگی نیز مناسبات عمیق و گسترده ای بین ایران و هند وجود داشت. ابوریحان بیرونی محقق و دانشمند برجسته ی ایرانی عصر غزنویان است که نقش عمده ای در شناسایی و شناساندن فرهنگ و تمدن و مردمان شبه قاره داشت. او با آثار و اقدامات و زحمات طاقت فرسا و انگیزه و علاقه ای وصف نشدنی، راه را برای تعامل اجتماعی و فرهنگی ایران و به طور کلی دنیای اسلام با شبه قاره هموار کرد. تهاجم اقوام ترک از طریق ایران و مهاجرت گسترده افراد عادی و نخبگان علمی و سیاسی و دیوان سالاران ایرانی، باعث انتقال فرهنگ سیاسی ایران به هند و تغییر و تحول در مناسبات سیاسی گردید. ورود اسلام و حاملان و عاملان آن که عمدتاً ایرانی بودند، تفکر و نظام سیاسی فتودال هند را در هم ریخت و یک نظام سیاسی جدید را که بر تمرکز قدرت تکیه بیشتری داشت، رواج داد و یک نوع وحدت سیاسی به وجود آورد که در تحول و نوزایی فرهنگی و علمی نیز بسیار مؤثر بود. در حوزه ی معماری نیز بین ایران و هند، داد و ستدهایی صورت پذیرفت. عناصر معماری ایرانی چون کاشی، آجر و قسمت های چوبی خانه مثل در و پنجره که در شهرهای سند و پنجاب به کار می رفت، از معماری ایران گرفته شده بود. هم چنین این عناصر در ملتان، اوج و تته به علت شباهت جغرافیایی این مناطق با ایران و همسایگی با آن متداول گردید. (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۱۸۲) بناهای تاریخی در این مناطق، به خوبی گویای وجوه مشترک با معماری تبریز و اصفهان است. (همان: ۱۹۱)

برخی از ویژگی های معماری ایرانی مثلاً کاشی می توانست سختی بادهای موسمی مناطق

حاره ی هند را تحمل کند. این عنصر و دیگر ظرافت های معماری متداول در ایران تا حدودی به وسیله ی معماران هندی که معماری را ذاتاً ساختمان وزینی از سنگ های بریده و حجاری شده به حساب می آوردند، می بایست به کنار گذاشته می شد؛ اما استفاده از طاق و گنبد ایرانی با شیوه های هندی از همان ابتدای ورود معماری اسلامی به هند پذیرفته شد و مورد تقلید قرار گرفت. پس از آن گنبد، سیمای خاص معماری هند را تشکیل داد. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۱۷۹) از طرف دیگر معماری قدیمی هند نیز برسبک معماری اسلامی در شبه قاره تأثیر گذاشت. مساجد، مقابر و قصرهای مسلمانان به سبک هند و اسلامی ساخته شد. (تاراچند، ۱۳۷۴: ۱۹۰) هنر معماری اسلامی با ویژگی خود وقتی به هند رسید، ضمن تلفیق با معماری هندی از مصالح و لوازم کار هندی که ویژگی های اقلیمی داشت برخوردار شد. در این راستا ترکیب شیوه ایرانی و هندی، با برخورداری از هنر اسلامی به وجود آمد. (سلیمی، ۱۳۷۲: ۹۹) باستانی ترین بنای اسلامی مسجد جامع دهلی به نام قوه الاسلام با مناره ی معروفش به نام قطب منار است که در پایان سده ی دوازدهم میلادی پی ریزی شد و در ۱۲۲۰ م. کامل گردید. این مسجد وارث سنت ایرانی، پیشطاق ورودی و قوس هایی تیزه دار بود و نقشه ی کلیه ی مساجد هند تقلیدی از آن است. معماری آن از شکل مسجد کلاسیک که در این دوره در ایران معمول بوده، پیروی کرده است. (پاپادوپولو، ۱۳۶۸: ۲۹۶) جنب منار نزدیک دروازه ی بزرگ علایی، مقبره ای متعلق به یکی از سادات شیعه به نام امام محمدعلی مشهدی موجود است. (حکمت، ۱۳۳۷: ۸۴) مقبره ی شمس الدین سبزواری، مقبره ی شاه یوسف گردیز، مقبره ی شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و مقبره ی رکن الدین عالم که غیاث الدین تغلق به او اهدا کرده بود، همه تقلیدی است از معماری ایرانی. (ملتانی، ۱۳۵۳: ۷)

از حیث تعداد کتیبه های اسلام در ایالات و صوبه های هند در شبه قاره از حیث کمیت، پنجاب در مرحله ی اول است. اکثر این کتیبه ها به زبان فارسی و بعد از آن عربی و بعضی دیگر مخلوطی از فارسی و عربی است. چند کتیبه ی دیگر به زبان فارسی و خطّ سانسکریت یافت می شود. قدیمی ترین کتیبه ی فارسی در مسجد قوه الاسلام در دهلی است. کتیبه های فارسی با آن که قدیمی ترین آن ها به نثر است؛ ولی بعدها به صورت

ابیات منظوم درآمده که ضمن قطعات، رباعیات با ذکر تخلص شاعر در بیت آخر، بر روی احجار حکاکی شده اند. (حکمت، ۱۳۳۷: ۱۴) از دیگر بناها، کالی مسجد یا کلان مسجد که در زمان فیروزشاه تغلق در شهر فیروزآباد بنا گردید. این مسجد در داخل شهر واقع گشته و بر سر در آن، کتیبه ای به خط نسخ موجود است. (حکمت، ۱۳۳۷: ۳۱) شهر جونپور به نام محمد بن تغلق که موسوم به جوناشاه بوده است، فیروزشاه باریک بنا نموده است و از ۱۳۹۷ تا ۱۴۸۶ م. پایتخت یک سلسله از سلاطین مسلمان هند بوده موسوم به سلاطین شرقی. این شهر زیبا از قدیم مرکز علم و ادب و مجمع مدارس و محافل علمی است به نام شیراز هندوستان معروف است. (حکمت، ۱۳۳۷: ۴۶) در زمان لودیان از آن جایی که بسیاری از دانشمندان از ایران، ملتان و دیگر جاها دربار آن ها مأمونی برای خود یافتند، معماری به اوج پیشرفت خود رسیده بود؛ در این زمان در بعضی مدارس فن معماری تعلیم داده می شد؛ بنابراین در گجرات و جونپور معماری شرقی که آمیزه ای از معماری هند و اسلامی بود از نفوذ فرهنگ و تمدن ایران در این مناطق حکایت می کرد. در جونپور آثاری چون مسجد آتالا و مسجد لعل دروازه هنوز باقیست. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

تصوف و صوفیان

بیشترین تأثیر و تأثر فرهنگی بین ایران و هند، در حوزه ی تصوف صورت پذیرفت. صوفیان مسلمان و از جمله ایران، نقشی بسیار مهم در سرنوشت سیاسی - مذهبی هند ایفا کردند. ساکنان شبه قاره امروزه نفوذ و گسترش اسلام را مدیون صوفیان می دانند. گزارش های منابع حاکی است که صوفیان خیلی زود به هند آمدند، گرچه برخی از صوفیان از طریق جنوب به شبه قاره وارد شدند؛ ولی تصوف و صوفیان بیشتر از ناحیه ی شمال و سند و از طریق ایران و مرزهای ایران وارد هند شدند. (Mujeeb, 1969: 116-117) تصوف در نیمه ی قرن پنجم هجری در اطراف ملتان نضج گرفته است؛ اولین صوفی که در این منطقه سکنی گزید، شیخ صفی الدین کازرونی از مردم شیراز است. فتوحات محمود غزنوی در ملتان سبب شد که آوازه ی این منطقه و شهرهای آن در دنیای آن روز بیچد و صوفیان در صدد برآیند برای یافتن مرید و تبلیغ، سرزمین های دست نخورده و بکری را بیابند و در آن جا به تبلیغ و فعالیت مشغول شوند. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۷۹) از قرن چهارم تا

قرن ششم هجری، فعالیت های صوفیان بیشتر به صورت فردی ادامه یافت. در اواخر همین قرن، همزمان با فتوحات شهاب الدین غوری و جانشینان او در دهلی، بسیاری از مشایخ صوفیه فعالیت های منسجم و تشکیل یافته ی خود را آغاز کردند. (حکمت، ۱۳۳۷ش: ۶۵)

شیخ اسماعیل از دیگر صوفیانی است که در سال ۳۹۶ق. از بخارا به لاهور آمد. گفته شده که وی نخستین مبلغ اسلامی است که دین اسلام را در شهر لاهور تبلیغ نمود. وی تأثیر شگرفی بر تعمیق مناسبات فرهنگی و گسترش فرهنگ اسلامی در هند داشت. به طوری که گفته شده که کافر و مشرکی نبود که به شخصه با وی تماس گرفته و او را ملاقات نماید؛ ولی تحت تأثیر وی قرار نگیرد و مسلمان نشود. (ارنولد، ۱۳۵۸: ۲۰۴؛ عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۵۱)

در همین زمان هم چنین صوفی دیگری به نام شیخ صفی الدین کازرونی در اوج زندگی می کرد. ابوالفضل محمد بن حسن ختلی که پیرو جنید بود، نیز به مریدش شیخ حسین زنجانی دستور داد به لاهور برود. ختلی پس از مدتی از مرید دیگرش ابوالحسن علی بن عثمان بن علی غزنوی جلابی هجویری (۳۹۹-۴۶۵ ق.) خواست تا در پی زنجانی، او نیز به آن منطقه مهاجرت کند. هجویری از صوفیان بزرگ و سرآمد معاصران خود بود که در اوایل قرن پنجم به احتمال زیاد در سال ۴۲۶ق. وارد لاهور گردید و بعد از ورود مسجدی بنا نهاد و در انجام وظایف خود، توفیقات فراوانی به دست آورد. (هجویری، ۱۳۷۱: ۱۷؛ رضوی، ۱۳۸۰: ۱۳۵)

هجویری که برای تبلیغ و اشاعه اسلام به سرزمین هند وارد شد، نخستین فردی است که به نثر فارسی کتابی به نام کشف المحجوب نوشت. این کتاب که قدیمی ترین متن ادبی فارسی در مورد تصوف و آداب آن است، در لاهور نوشته شد. (Rezvi, 1995: 3-4)

از برجسته ترین صوفیان مسلمان ایرانی که به هند سفر کرد، حسن بن منصور معروف به حلاج است. او در اصل اهل بیضاء فارس بود و در سال ۲۴۴ ق. در این شهر متولد شد. (السلمی، ۱۹۶۰: ۳۸۰) حلاج به سفرهای زیادی دست زد. در یکی از این سفرها در سال ۲۹۵ ق. از طریق دریا به هند رفت. این آغاز دومین سفر وی بود که پنج سال به طول انجامید. مأموریت وی تبلیغ در میان مردم نواحی غرب هند و کفار ترک آن سوی رود جیحون بود. او در هند علاوه بر گجرات، به سند و کشمیر و برخی نواحی دیگر شمال هند مسافرت کرد. (بدوی، ۱۳۷۵: ۶۱؛ Mason, 1995: 14-15) مسافرت به هند بنا به احتمال زیاد

در افکار و عقاید حلاج تأثیرگذار بود. محققان به این امر اشاره کرده و آن را مورد تأیید قرار داده اند. زرین کوب در این مورد چنین می نویسد: «این مسافرت هند، در عقاید عرفانی حلاج تأثیر داشت؛ اما این تأثیر ظاهراً از مقوله ی تفکر و اعتبار بود نه از مقوله ی تعلم و اقتباس که بعضی محققان پنداشته اند.» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۷)

در قرن ششم، دو طریقت سهروردیه و چشتیه شکل گرفت. رشد و گسترش سلسله ی صوفیان چشتیه و سهروردیه، از نمونه های بارز و مصادیق مشخص مناسبات عمیق فرهنگی ایران و هند در این دوره است. خراسان در این میان نقش بسیار برجسته ای در خلق این مناسبات داشته است. بیشتر عرفا و صوفیان از این منطقه به شبه قاره مهاجرت کرده و سکنی گزیده اند و با تعالیم خود و پرورش شاگردان، افکار عرفانی و صوفیانه خود را در آن جا گسترش دادند. پیروان این دو طریقت به ساخت خانقاه هایی مبادرت ورزیدند. این بناها از سده ی هفتم هجری را بایستی ارمغان ایران دانست؛ اما بیشتر از همه جا در آن سرزمین شکوفا شد و تا امروز ادامه یافت و یکی از مظاهر اسلام هندی را تشکیل داده است. در سده ی هشتم، اصلاحاتی به وسیله ی محمد تغلق بر نهضت صوفیانه تحمیل شد، شکل از سرگیری خانقاه ها به خود گرفت. (حلبی، ۱۳۷۷: ۲۲۳) به طوری که تعداد بسیار زیادی خانقاه، در دهلی ساخته شد. این خانقاه ها تأثیرهایی عمده در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته اند. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۸۳) با مهاجرت عده ای از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی از ایران، عرفان در سرزمین هند به قله ی جدیدی دست یافت. البته پایه گذاران اصلی سلسله ی سهروردیه در هند، شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ جلال الدین تبریزی بودند. (رضوی ۱۳۸۰ ج ۱: ۲۲۹ و دیگر صفحات) بهاء الدین زکریا پس از دریافت خرقه ی خلافت از سهروردی، راه مولتان در پیش گرفت و در آن جا خانقاهی بنا نمود و بیش از یک قرن در خانقاه خود، به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. (داراشکوه، بی تا: ۱۱۵) خانقاه با ساختمان های بسیار عالی که برای مقیمان و دیدارکنندگان، جایگاه های جداگانه ای تعبیه شده بود و در قرون وسطای هند به مرکز بزرگ تصوف مبدل گردید. به زودی طریقه ی شیخ بهاء الدین در سندو پنجاب رونق بسیار پیدا کرد و از هرات و بخارا و همدان نیز مریدانی به سوی خود جلب کرد. (حلبی، ۱۳۷۷: ۵۶۰) جلب بسیاری از قبایل غیر مسلمان به اسلام که در دوره ی

غوریان از هند به پنجاب نقل مکان کرده بودند، یکی از خدمات شایانی بود که بهاء الدین زکریا به طریقت سهروردیه نمود. بسیاری از مردم سندو مولتان و هندوان لاهور که بسیاری از آن ها بازرگانان متمول و بعضی از آن ها کارگزاران حکومت بودند، در حضور شیخ می آمدند و قبول اسلام کرده، مرید او می شدند. در مدت کوتاهی عده ی مریدان شیخ در مولتان تا کاتیاوار و از دکن تا سند و از پنجاب تا دهلی به هزارها رسید. (زیدی، ۱۳۵۲: ۳۶) وی سه کتاب با عنوان «کتاب الورد»، «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» و «رساله ی شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی» به زبان فارسی نوشته است (همان: ۹۱) بعد از وفات وی جانشینان او در شبه قاره، رسالت او را ادامه دادند. (جامی، ۱۳۷۰: ۵۰۵) یکی از شاگردان شیخ بهاء الدین، شاعر صوفی منش به نام فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی است. وی که ابتدا تا مولتان به دنبال قلندر بچه ای راه افتاده بود، به خانقاه شیخ وارد گردیده، خرقة پوشید. (جمالی دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۳۹) در همان جا غزلی که شاهکار عراقی شناخته شده، در مدح مرشد خود سرود. وی افکار عاشقانه ی خود را با یک نوع جذبه و مستی خاص آشکار کرده است و همین عامل، باعث رواج دیوان شعر او گردید. (زیدی، ۱۳۵۳: ۶۹) شاهکار نثری وی، کتاب لمعات است که بعد از رفتن به قونیه، برای صدرالدین پسر و جانشین شیخ بهاء الدین فرستاد. (جمالی دهلوی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

خیلی پیشتر از سلسله ی سهروردیه، مردم دهلی، لاهور و اجمیر با طریقه ی چشتیه آشنا شده و گروه بی شماری به دست معین الدین چشتی به دین اسلام مشرف گردیده و جزو مریدان وی شدند. (آریا، ۱۳۸۳: ۶۹) از معروفترین صوفیان سلسله ی چشتیه، خواجه معین الدین چشتی است که در سال ۵۸۰ ق. ۱۱۸۳ م. از طریق مرز پنجاب به هند وارد شد و در لاهور اقامت گزید. وی مدتی در جوار مقبره ی شیخ علی هجویری معروف به داتا گنج بخش به تفکر و عبادت می گذرانید. سپس عازم دهلی شد و از آن جا به اجمیر رفت و بسیاری از هندوان را به کیش اسلام درآورد. وی در سال ۶۳۴ ق. ۱۲۴۳ م. در همان جا درگذشت. مزار وی اکنون موجود و مورد احترام اراتمندان است. (داراشکوه، بی تا: ۹۳؛ نوائی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۷۹) مکتب و افکار و شاگردان وی تأثیر شگرفی بر گسترش اسلام و اندیشه ی ناب انسانی در قالب عرفان و تصوف داشتند. از دیگر صوفیان، شیخ فریدالدین

گنج شکر اجودهنی (۶۶۴ق) است. در زمان او، سلسله ی چشتیه از صورت یک سلسله ی محدود در تصوف، به نوعی نهضت دینی تبدیل شد. برخلاف محدودیتی که شیخ بهاء الدین زکریا در همین ایام در مخالفت با عناصر مشکوک یا فرقه های بدعت گرا نشان داد، «جماعت خانه» او محل رفت و آمد طوایف مختلف از مسلمان و جوکی و هندو و کافر بود. وی به مدت بیست سال در هانسی در ناحیه ی حصار به تبلیغ و ترویج طریقت پرداخت و بعد از آن به اجودهن رفت که به نام او پاک پتن نام گرفت و در آن جا هم شهرت زهد و ریاضت او موجب شد پیروان زیادی گرد او جمع شوند. (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۱۸) کتاب های معروف گنج اسرار، جوگی نامه و رساله ی وجودیه از آن اوست. علاوه بر این اشعاری به زبان فارسی، اردو و پنجابی سروده است. (زیدی، ۱۳۵۳: ۸۸) برجسته ترین شخصیت چشتیه، نظام الدین اولیا (۷۲۵ق). مرید شیخ فرید الدین گنج شکر است. این مرد بزرگ بر اثر تقوی، تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتی بعد از خود گذاشته است. وی به دستور پیر و مرشد خود، محلی در حومه ی دهلی برای خود برگزید و در این انتخاب، نوعی مبارزه ی پارسامنشانه در نظر داشت. خلفای او در مناطق مختلف هند، خانقاه ها ساختند و به تبلیغ پرداختند و در سال ۷۲۵ق. از دنیا رفت. (طباطبائی، ۱۲۰۱: ۲۷۸؛ سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۸۱) شیخ نجیب الدین متوکل برادر و مرید شیخ فرید گنج شکر است که مریدان زیادی به دست وی تربیت یافتند. شیخ نظام الدین اولیا می گفت چون از بداون به ملازمت گنج شکر آمدم در دهلی شیخ نجیب الدین را دریافتم و فیض ها برگرفتم». (طباطبائی، ۱۲۰۱: ۲۸۰)

سابقه ی اشاعه ی چشتیه در گجرات، مربوط می شود به خواجه قطب الدین بختیار کاکلی. وی دو نفر از مریدان خود به نام شیخ محمود و شیخ حامد الدین احمد نهرواله بدان نواحی فرستاد. (آریا، ۱۳۸۳: ۱۸۱) شیخ حسام الدین ملتانی نیز در گجرات در اشاعه و گسترش این مکتب، نقش مهمی ایفا کرد. فرشته وی را از خلفای شیخ محمود، نصیرالدین چراغ دهلوی دانسته است. وی مدتی نزد شیخ نظام الدین اولیا به تحصیل علم پرداخته است. (فرشته، ۱۳۸۷: ۴۲۴ و ۴۷۴؛ طباطبائی، ۱۲۰۱: ۲۷۸)

سیک ها

از قرن چهاردهم میلادی تحولی در افکار و عقاید پیشوایان مذهبی شمال هند، مهاراشترا، گجرات و پنجاب ایجاد شد؛ بدین صورت که بعضی از اصول هند و اسلامی مورد تأیید و یا رد قرار گرفت. آن ها بر این نیت بودند که یک خط مشی معتدل، میان هندو و مسلمان عرضه کنند. (تاراچند، ۱۳۷۴: ۱۹۰) در چنین زمانی گورونانگ (۱۴۶۹-۱۵۳۹ م.) که تربیت شده ی فرهنگ ایرانیان تحت نظر سیدحسن بود و کلمات و مقالات صوفیه را از او فراگرفته بود، عقاید خود را براساس توحید خداوندی، وحدت عقاید و اتحاد بشری بنا نهاد. این طرز تفکر، به آیین سیک معروف گشت. (صافی، ۱۳۸۸: ۴۴) گورونانگ در دوران جوانی از مراکز مذهبی زیادی در هند و ایران دیدن کرد. سفرهای وی به افغانستان، ایران، ازبکستان، تبت، سریلانکا، مکه، مدینه و بغداد، نشان از علاقه ی وی به سفر و آشنایی با آیین های دینی سایر ملل دارد. (آبسالان، ۱۳۹۱: ۸) برخی سیکس را ترکیبی از ارکان آیین هندو و دین اسلام می دانند و بر این باورند که بنیانگذار آن، برای آشتی معتقدین این دو دین تلاش نموده است. (آبسالان، ۱۳۹۱: ۹) سیک ها طرفدار زندگی آرام و جامعه ی بدون کاست هستند؛ بنابراین این آیین در اعتلای فرهنگی و فکری مردم شبه قاره، نقش مؤثری داشت. (سلیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۵) بدین ترتیب تصوف و عرفان، عرصه ای بود که مناسبات فکری و فرهنگی ایران و هند را در قالب اسلام، عمق بخشیده گسترش داد و باعث انس و الفت بیشتر ایران و هند از یک طرف و هند و دنیای اسلام از طرف دیگر گردید.

موسیقی

پس از استقرار سلاطین مسلمان فارسی زبان در هند، موسیقی ایرانی که حاصل ترکیب موسیقی ایرانی پیش از اسلام و موسیقی عربی بود، همانند لغات عربی که فارسی شده بود، از ایران به هندوستان رفت. این موسیقی توانست از آغاز با موسیقی کلاسیک هند یعنی سنگیت تماس حاصل کند و تأثیر عمیقی از خود در نظام آن بگذارد. زانادی مؤلف کتاب موسیقی هندوستان در این باره معتقد است انقلابی که در فنّ سنگیت رخ داده، زائیده ی نفوذ موسیقی ایرانی در شبه قاره است و امیر خسرو را به عنوان اولین پیشوای آن نهضت می شناسد.

(سلیمی، ۱۳۷۲: ۹۴) بنابراین ترکیب موسیقی هند با موسیقی ایرانی- اسلامی، مرهون امیر خسرو دهلوی است. وی که آشنایی کامل با موسیقی ایرانی داشته است، پایه گذار مکتبی در موسیقی شد که از ترکیب موسیقی هندی و ایرانی به وجود آمده بود. (سلیمی، ۱۳۷۲: ۹۵)

طرز تلقی اسلام رسمی از موسیقی، عرصه ی اصلی تضاد بین علما و صوفیه در عصر التمش و غیاث الدین تغلق بود. ابتدا تلقی صوفیه احتیاط آمیز، اما در نهایت در حوزه ی خود، مشوق گرایش مسلمانان هندی به سوی سماع بود. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۱۹۹) بنابراین سنت چشتمیه دایر بر تلقی موسیقی به عنوان ابزاری ضروری برای حالت وجد، ادامه پیدا کرد. این سنت برای زبان تصنیف های موسیقی، بر شعر فارسی تکیه کرد؛ اما به زودی در برخی ایالت ها جمله های ملمع فارسی- هندی را به عاریت گرفت؛ بدین ترتیب بعدها در قرن نهم هجری، بهاءالدین برناوی، الحان موسیقی ایرانی، یا پیوندی نظیر «خیال یا قول» یا «ترانه» تصنیف کرد. (همان: ۲۰۱)

از آن جایی که سماع نزد چشتمیه معتبر بود، می توان گفت که آن ها سهم بسیار زیادی در ترویج مکتب ایرانی اسلامی در شبه قاره داشته اند و بزرگان آن به نشر ادب فارسی و اشاعه ی اسلام در شبه قاره خدمت کرده اند؛ زیرا مشایخ صوفیه از سماع به عنوان پلی ارتباطی میان دین اسلام و هندویی استفاده می کردند و با تعلیم و خواندن نغمه های عامیانه و اشعار ساده، دل های هندوان را به اسلام متمایل می ساختند. (آریا، ۱۳۸۳: ۴۸؛ ریچارد بوش، ۱۳۷۴: ۲۶۷) زبان تصوف در هند فارسی بود و تصوف در سطح بسیار گسترده، عنایتی به نمادگرایی بذل کرد و بخش عمده ی آن ناگزیر به شعر فارسی بود؛ در محفل سماع، قوالان اشعار عارفانه را به فارسی، هندی و یا اردو به صورت دسته جمعی می خواندند. بدین ترتیب تصوف برای زبان فارسی خدمتی شایان کرده است. (subhan, 1970: 258، سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۸۳)

حمایت دربار از موسیقی در سطح فرهنگی و پرداخته، در زمان محمدبن تغلق ادامه یافت. در عصر فرمانروایی فیروز تغلق، که نسبت به رعایت اصول مذهبی و اخلاقی سختگیر بود، حمایت یکی از نجبای دربار یعنی ابراهیم حسن سبب شد در سال ۷۷۷ق. غنیه المنیه رساله ای فارسی که از ابزارهای موسیقی ورقص هندی و آداب سلوک خنیاگران در مجالس سماع را مورد بحث قرار می دهد و به پرده ی وصف می کشد، پدید آید. (عزیزاحمد، ۱۳۶۶: ۲۰۳)

موسیقی به وسیله ی سلاطین سرپرستی می شد، حتی لودیان متعصب به موسیقی علاقه مند بودند. کتاب لهجات سکندرشاهی که عمریحیی تألیف کرده بود، به سکندر لودی تقدیم شد. این کتاب در اصل از سانسکریت به فارسی ترجمه شد. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۳۸)

نتیجه

ساکنان فلات ایران و شبه قاره ی هند طی قرون متمادی به علت قرابت های نژادی و قومی و موقعیت خاص جغرافیایی، با یکدیگر مناسبات دوستانه ای در زمینه های فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته اند. وجود بناها و آثار معماری با کتیبه ها و اشعار فارسی و لغات و اصطلاحات بی شمار فارسی در زبان هندی به خوبی گویای این مدعاست. پنجاب از جمله نخستین مناطقی بود که تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفت. اسم این منطقه، پنجاب (پنج آب) نیز حاکی از نفوذ فرهنگ و زبان فارسی در این منطقه است. از قرن چهارم به تدریج اعراب در هند، جای خود را به ترکان دادند. ترکان هم در اداره ی امور و هم از حیث فرهنگی به شدت تحت تأثیر و وابسته به فرهنگ و تمدن ایرانی بودند. منطقه ی پنجاب که سرزمین های وسیعی از جلگه ی مرکزی هند با رودهای پرآب و هوای مناسب را در برمی گیرد و موقعیت جغرافیایی خوبی برای مهاجران و مهاجمان، جهت دسترسی به دیگر مناطق هند دارد، به زودی مورد توجه ترکان غزنوی قرار گرفت. آنان این منطقه را به عنوان مرکز سیاسی و اداری خویش برگزیدند و همین امر باعث مهاجرت و استقرار بسیاری از ادبا، علما، دانشمندان، عرفا و صوفیان ایرانی به این خطه گردید. مهاجرت این اقشار و آشنایی تدریجی آنان با زبان و فرهنگ بومیان، زمینه ی ترکیب و امتزاج فرهنگ و تمدن ایران و هند را فراهم ساخت و پنجاب را مرکز ثقل فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره ی هند قرار داد. زبان، دین، فرهنگ، هنر، معماری و موسیقی هند از این پس، بیش از پیش تحت تأثیر ایران قرار گرفت. بدین ترتیب پنجاب منشأ و مصدر زبان اردو و آئین سیک گردید و معماری و موسیقی ایرانی که در دوره ی گورکانیان، سراسر شبه قاره را درنوردید، از پنجاب سرچشمه گرفت. همچنین پنجاب، محل نشو و نما ی صوفیان و مکتب های صوفیانه و عارفانه ی هند گردید که بسیاری از بنیانگذاران واقطاب آن ها، ایرانی بودند.

منابع

- ۱- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **المسالک و الممالک**، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸ ش.
- ۲- آبسالان، محبعلی، **تحولات دینی آئین سیک در پرتو ادیان بزرگ**، فصلنامه مطالعات شبه قاره، سال چهارم، شماره دهم، بهار ۱۳۹۱
- ۳- آرنولد سرتوماس، **تاریخ گسترش اسلام**، ترجمه ی دکتر ابوالفضل عزتی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۴- آریا، غلامعلی، **طریقه ی چشتیه در هند و پاکستان**، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۳.
- ۵- باسورث، ادموند کلیفورد، **سلسله های اسلامی جدید راهنمای گاه شماری و تبارشناسی**، ترجمه ی فریدون بدره ای، تهران: مرکز باستان شناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
- ۶- باسورث، ادموند کلیفورد، **تاریخ غزنویان**، ترجمه ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲ ش.
- ۷- بدائونی، عبدالقادر، **منتخب التواریخ**، به تصحیح مولوی احمدعلی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر علمی، ۱۳۸۰.
- ۸- بدوی، عبدالرحمن، **تاریخ تصوف اسلامی از آغاز تا پایان سده دوم هجری**، ترجمه ی دکتر محمدرضا افتخارزاده، قم: دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- ۹- براون، ادوارد، **تاریخ ادبیات ایران (از سنایی تا سعدی)**، ترجمه ی غلامحسین صدیقی افشار، تهران: مروارید، ۱۳۵۱.
- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۱.
- ۱۱- پاپادوپولو، معماری اسلامی، ترجمه ی حشمت جزنی، تهران: نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۸.
- ۱۲- پورداد، ایران و هند، نشریه ی شماره یک، تهران: انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، اردیبهشت ۱۳۳۱.
- ۱۳- تاراچند، **تأثیر اسلام در فرهنگ هند**، ترجمه ی علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، تهران: پازنگ، ۱۳۷۴ هـ. ش.
- ۱۴- جامی، عبدالرحمان، **نفحات الانس من حضرات القدس**، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.

- ۱۵- چوهدری، شاهد، تأثیر و نفوذ نظامی گنجوی در زبان و ادبیات پنجابی، مجله ی فرهنگ، شماره ۱۰، پائیز ۱۳۷۱ .
- ۱۶- حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه ی جهان اسلام، جلد ۵، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ .
- ۱۷- حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- ۱۸- حکمت، علی اصغر، نقش پارسی بر احجار هند، تهران: چاپ تابان، ۱۳۳۷.
- ۱۹- حلبی، علی اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۲۰- داراشکوه، محمد، سفینه الاولیاء، کانپور: نولکشور، بی تا.
- ۲۱- رضوی، سید عباس اطهر، تاریخ تصوف در هند، ترجمه ی منصور معتمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰ ش.
- ۲۲- ریچارد بوش، ادیان در جهان امروز، ترجمه ی عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷ ش.
- ۲۴- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران: انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۷.
- ۲۵- سرهنگ خواجه عبدالرشید، تذکره ی شعرای پنجاب، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، آبان ۱۳۴۶ ش.
- ۲۶- سلطانیان، ابوطالب، غزنویان و شالوده های فرهنگ ایران در شبه قاره ی هند، مجله ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۳۶ و ۳۷، ۱۳۸۳ ش.
- ۲۷- السلمی، ابی بن عبدالرحمن محمد بن حسین، طبقات الصوفیه، به کوشش یوهانس پدرسون، لیدن، ۱۹۶۰ م.
- ۲۸- سلیمی، مینو، روابط فرهنگی ایران و هند، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲ ش.
- ۲۹- سیحان سنگ دهیر، خلاصه التواریخ، به تصحیح ظفر حسن، دهلی: جی ایندینسن، ۱۹۶۱ م.
- ۳۰- شمس سراج عفیف، تاریخ فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید، علیگره: مسلم یونیورسیتی، ۱۹۵۷.
- ۳۱- صافی، قاسم، بهار ادب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

- ۳۲- طباطبائی، نواب سید غلامحسین خان، مقدمه کتاب سیر المتأخرین، به اهتمام عبدالمجید، کلکته: مطبع طیبی، ۱۲۰۱ق.
- ۳۳- عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه ی نقی لطفی و محمدجعفریاحقی، کیهان، باهمکاری علمی فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.
- ۳۴- فرشته، محمد قاسم هندوشاه، تاریخ فرشته، جلد اول، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷.
- ۳۵- لاهوری، غلام سرور، خزینه الاصفیاء، کانپور، نولکشور، ۱۳۳۲ق.
- ۳۶- محمود زیدی، شمیم، احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفين، تهران: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
- ۳۷- موسوی طبری، سید عبدالرضا، مهندات، تهران: مجموعه انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۸.
- ۳۸- نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران: نشر هما، ۱۳۶۶ش.
- ۳۹- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح، ژوفسکی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱.
- ۴۰- یکتایی، مجید، نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۳.

41- Mujeeb, B.M. **Indian Muslims**. London, 1969.

Subhan, Sufism, Its saints and shrines, samel Weiser, New York, 1970.

42- Mason, W. Herbert. **Alhalaj**. New Delhi, 1995.

References

1- Absalan, Moheb Ali. **Tahawolate Dini Aeene Sik Dar Partave Adyan**. Journal of Subcontinent Researches, fourth year, tenth number, 2012.

2- Afif, Shams Seraj. **Tarikhe Firoz Shahi**. by the efforts of, Abd Al-Rashid, Aligarh Muslim University, 1957.

3- Al- Salmi, Abd Al-Rahman Muhammad Ibn Husain. **Tabaghat Al-Sufiyah**. by the efforts of Uhans Pederson, Leiden, 1960.

4- Arnold, Sir Thomas Walker. **Tarikhe Gostareshe eslam**. A history of the propagation of the Muslim faith, translated by Abolfazl Ezati, Tehran university press, 1980.

- 5- Arya, Gholamali. **Tarikhe Chashtiyeh Dar Hend Wa Pakestan**. Tehran, Zovar Publication, 2004.
- 6- Aziz, Ahmad. **Tarikhe tafakore Eslami Dar Hend**. translated by Naghi Lotfi and Muhammad Jafar Yahaghi, Tehran, Kaihan Publication, 1988.
- 7- Badaeoni, Abd Al-Ghader. **Muntakhab Al. Tawarikh**. Tehran, corrected by Mawlawi Ahmad Ali Saheb, the Association of Scientific Works and Figures (Anjoman-e Asar va Mafakher) 2002.
- 8- Badawi, Abdurrahman. **Tarikhe Tasawof Eslami Az Aghaz Ta Payane Gharne Dowom Hejri**. translated by Muhammad Reza Eftekharzade, Ghom, maaref Eslami publication, 1997.
- 9- Baihaghi, Abo Al-Fazl. **Tarikhe Baihaghi**. by the efforts of Khalil Khatib Rahbar, Tehran, Mahtab Publication, 1992.
- 10- Bosworth, Clifford Edmund. **Ghaznawiyān**. translated by Hassan Anoshe, Tehran: Amirkabir Publication, 1994.
- 11- Bosworth, Clifford Edmund, **Selselahaye Eslami Jadid**, translated by feraiedoon Badrahei, Tehran: center of Islam and Iran Archeology, 2003.
- 12- Brown, K. Edward. **Tarikhe Adabiyate Iran (Az Sanaei Ta Saadi)**. translated by Gholam Husain Sadi Afshar, Tehran, Morwarid Publication 1973.
- 13- Bush, Richard. **Adyan Dar Jehane Emrooz**. Translated by Abd al- Rahim Gawahi, Tehran, The Office of Cultural Islamic Press (daftare Nashre Maaref Eslami), 1995.
- 14- Chodari, Shahed. **Tasir va Nofoze Nezami Ganjawi Bar Zaban Wa Adabeyate Panjabi**. Culture Magazine, No.10, 1993.
- 15- Darashokoh, Muhammad. **Safinato Al- aoliyae**. Kanpoor.
- 16- Fereshtah, Muhammad Ghasem Hendooshah. **Tarikhe Fereshtah**. Corrected by Muhammad Reza Nasiri, Tehran, the Association of Scientific Works and Figures (Anjoman-e Asar va Mafakher), 2009.
- 17- Hadad Adel, GholamAli. **Daneshname Jehane Eslam**. vol.5, Tehran, Bonyad E Dayrat ol_ Maaref Eslami, 1997.
- 18- Halabi, Ali Asghar. **Mabani Erfan Wa Ahwale Arefan**. Tehran: Asatir Publication, 1999.
- 19- Hekmat, Ali Asghar. **Naghash E Parsi bar Ahjar E Hend**. Tehran, Taban Publication, 1959.
- 20- Hekmat, Ali Asghar. **sarzamine Hend**. Tehran, Tehran university press, 1959.

- 21- Hujwiri, Ali ibn Osman. **Kashfol Mahjoob**. by the efforts of Zhofeski, Tehran, Tahoori Publication, 1993.
- 22- Istakhri, AbuIshaq Ibrahim. **Maslik va Mamalik**. by the efforts of Iraj Afshar, Scientific and Cultural Publication, 1990.
- 23- Jami, Abd Al- Rahman. **Nafahat Al- Oons Men Hazarat Al- Ghods**. Corrected by Mahmood Aabedi, Tehran, Etlaat Publication, 1992.
- 24- K. A. Rashid. **Tadhkira Shoaraye Panjab**. Lahour, Pakistan Eghbal Academi, 1968.
- 25- Lahoori, Gholam Sarwar. **Khazinat Al- Asfiya**. Kanpoor, 1912.
- 26- Mason, W. Herbert. **Alhalaj**. New Delhi, 1995.
- 27- Moosawi Tabari, Sayed Abd Ai-Reza, **Mahnadat**, Tehran: Sooraye Mehr Publication, 2010.
- 28- Mujeeb, B.M. **Indian Muslims**. London, 1969.
- 29- Nawaei, Abd Al-Husain. **Iran va Jehan Az Moghol ta Ghajariye**. Tehran: Homa Publication, 1988.
- 30- Papadopoulo. **Meamari Eslami**. Translated by Heshmat Jazani, Tehran: Raja Cultural Press Center, 1990.
- 31- Poordaoood. **Iran va Hend**. The Magazine of Iran and India Cultural relations Association, No.1, Tehran, 1953.
- 32- Razawi, Sayed Abas Athar. **Tarikhe Tasawof dar Hend**. translated by Mansoor Motamedi, Tehran: Nasher Daneshgahi Press, 2002.
- 33- Safi, Qasem. **Bahare-Adab**. Tehran, Tehran University Press, 2004.
- 34- Saihan, Sang Dahir. **Kholaset Al- Tawarikh**. by the efforts of Zafar Hasan, New Delhi, 1961.
- 35- Salimi, Minoo. **Rawabet Farhangiye Iran va Hend**. Tehran, Foreign Ministry, 1994.
- 36- Shamim M. Zaidi. **Ahwal va Asare sheikh Baha al-din Zakariyya Multani**. Tehran: Center of Pakistan and Iran Persian Research, 1974.
- 37- Sobhani, Tofigh. **Negahi Be Tarikhe Adbeyat dar Hend**. Tehran: Council of Persian Language and Literature (Dabirkhane shoraye gostarash zaban wa adbeyat farsi) 1999.
- 38- Soltanian, Abutaleb. **Ghaznaweyan va Shaloodahaye Farhange Irani dar Shehe Gharaye Hend**. Journal of Art Faculty, Isfahan University, No.36 & 37, 2005.

39- subhan. **Sufism, Its saints and shrines.** Samel Weiser, New York, 1970.

40- Tabataei, Nowab Sayed gholam Husain. **Moghadamaye Siyart Al- Motaakherin.** by the efforts of Abd Al- Majid, Kolkata, Tebi Press, 1782.

41- Tarachand. **Tasir Islam dar Farhange Hend.** Translated by Ali Pirnia and Ez Al-din Osmani, Tehran: Pazhang Publication, 1996.

42- Yektaei, Majeed. **Nofoz Farhang va Tamadon Islam wa Iran Dar Hend wa Pakestan.** Tehran: Eghbal Publication, 1975.

43- Zarinkoob, Abd Al- Husain. **Jostejo dar Tasawof Iran.** Tehran: Amirkabir Press, 1979.

